

امامت در سازگاری با خاتمیّت

بهمن شریفزاده*

چکیده

محصول هر استدلالی را می‌توان با ارزیابی مقدمات آن و کیفیت پیوند ایجاد شده بین آن‌ها سنجید. سلامت و فساد محصول فکر در گرو درستی و نادرستی مقدمات استدلال و صحت و سقم پیوند آن‌ها با یکدیگر است. مقدمات درست آن‌گاه که به شکلی صحیح به هم پیوند خورند، محصولی سالم به بار می‌آورند و آن‌گاه که اعوجاجی در مقدمات یا پیوند آن‌ها پدید آید، محصولی تلخ و فاسد به بار می‌نشیند. اکنون خود را با محصول اندیشه یکی از متفکران معاصر درباره امامت روبه‌رو می‌بینیم. او می‌انگارد که امامت (به‌گونه‌ای که شیعیان باور دارند) با خاتمیّت نبی مکرم اسلام (ص) ناسازگار است و این را بر چند مقدمه بنیان می‌نهد. مقدمات او با تفسیری که از ویژگی‌های امامت و خاتمیّت ارائه می‌دهد، به نظر آشکار و مقبول است؛ پس توجه مخاطبانش را به تفسیر این ویژگی‌ها معطوف می‌سازد و نتیجه دلخواه خویش را

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

می‌گیرد. مطلوب او در این تلاش، نفی امامتی است که شیعیان باور دارند. او این اعتقاد را زیاده‌گویی و غلوی در فضایل امامان می‌انگارد و هم‌اکنون زیارت جامعه کبیره را که شامل تعدادی از این فضایل است، مرانامه غالیان شیعه می‌نامد. آنچه در این مقال می‌خوانید، نخست تحلیل و نقد عقلی مقدمات استدلال این متفکر و چگونگی ترکیب آن‌ها با یکدیگر است. اشاره به برخی آیات هم فقط برای ارشاد به حکم عقل و رسیدن به معنای برخی واژگان است؛ پس از این با رویکردی تقلی به مستندساختن بخشی از زیارت جامعه به استناد اهل سنت می‌پردازیم تا پاسخی بر اتهام غلو باشد.

واژگان کلیدی: نبوت، امامت، خاتمیت، عصمت، لزوم اطاعت، وحی باطنی.

جملگی مسلمانان برآنند که نبوت با پیامبری رسول مکرم اسلام (ص) پایان پذیرفت و پس از او پیامبری از جانب خداوند برانگیخته نشده و نخواهد شد؛ پس با رحلت او، پرونده نبوت بسته شد و فرشته وحی دیگر پیامی از خدا برای بشر نیاورد. ولی آیا با ختم پیامبری، امت مسلمان به خود وانهاده شدند تا بر آرای خود در مسلمان‌زیستن و اقامه شعائر دین تکیه کنند و از بین خود پیشوایی برگزینند تا به ظاهر از امر او و در باطن از تصمیم خود (انتخاب خود) تبعیت کنند؟ یا آن‌که پس از پایان پیام و رحلت پیام‌آور همانند زمان حیات او، به اطاعت و متابعت از پیشوایی منصوب از سوی خدا ملزم گشتند تا سخن او را در مرتبه سخن پیامبر خویش ببینند و کلامش را حجت بدانند؟ همین پرسش بود که قرن‌ها فکر و ذکر نخبگان و اندیشمندان را به خود جلب کرد و دو مذهب تشیع و تسنن هم‌گویای دو پاسخ پیشگفته به همین پرسشند و اینک همین پرسش در قالبی جدید و با لهایی نو از سوی یکی از متفکران معاصر مطرح شده است. او به انگیزه دفاع از دموکراسی که آن را در تعارضی جدی با امامت شیعه ارزیابی می‌کند، به طرح مسأله ناسازگاری خاتمیت با امامت می‌پردازد و ختم نبوت را سرآغاز بلوغی می‌داند که مستلزم آزادی بشر در فهم و عمل است تا آن‌جا که دیگر مجبور به اطاعت از همنوع خویش نیست، اگرچه در کمال فضیلت باشد؛ چراکه او نیز خطا می‌کند و در امکان خطا با خودش برابر است؛ پس عقیده به امام منصوب، معصوم و مفترض‌الطاعه را در ناسازگاری جدی با خاتمیت می‌انگارد و آن را برآمده از ذهن غالیان شیعه می‌انگارد، تا آن‌جا که هرچه از نبوت چنین فضایی در حق امامان شیعه حکایت کند را غلوآمیز توصیف می‌کند.

اکنون برآنیم که در آغاز به استدلال او با نگاهی عقلی توجه کرده و کیفیت مقدمات دلیلش را به تحلیل و بررسی کشیم و آن‌گاه از انتساب روایات دال بر فضایل به غالیان شیعه سخن گوئیم.

بخش نخست

استدلال متفکر مذکور از مقدماتی تشکیل شده که در آن به ویژگی‌ها و مقتضیات هریک از خاتمیت و امامت می‌پردازد. او ویژگی خاتمیت را این‌گونه بیان می‌کند:

«خاتمیت، چنان‌که من درمی‌یابم، مقتضایش این است که پس از پیامبر سخن هیچ‌کس در رتبه سخن وی نمی‌نشیند و حجیت گفتار او را ندارد.»^۱

آن‌گاه به بیان ویژگی امامت از دیدگاه شیعیان می‌پردازد و آن را در تعارضی آشکار با خاتمیت می‌داند، آن‌جا که می‌گوید:

«حال سخن در این است که امامت را شرط کمال دین‌شمردن و امامان را برخوردار از وحی باطنی و معصوم و مفترض‌الطاعة دانستن (چنان‌که شیعیان می‌دانند) چگونه باید فهمیده شود که با خاتمیت ناسازگار نبفتد و سخن‌شان در رتبه سخن پیامبر ننشیند و حجیت گفتار او را پیدا نکند؟»^۲

آن‌چه از این مقابله در ذهن مخاطبان می‌نشیند عبارت است از:

الف. خاتمیت، پایان تطابق تام و همیشگی سخنان بشر با واقعیت است.

ب. خاتمیت، پایان حجیت تام گفتار بشر بر دیگر هموعانش است.

البته جای شک نیست که امکان تطابق گفتار هرکس با واقعیت وجود دارد؛ ولی آن‌چه را او با خاتمیت ناسازگار می‌بیند، تطابق همیشگی و تامی است که خطا را در آن راهی نباشد که از آن با عنوان عصمت، یاد می‌شود و به نظر می‌رسد که این ویژگی بنا بر باور شیعیان، محصول وحی باطنی و علم لدنی امامان باشد؛ همچنین اگر حجیت را دارای مراتب و ابعاد گوناگون بدانیم، آن‌چه از دیدگاه این متفکر با خاتمیت پایان می‌پذیرد، حجیت همیشگی گفتار یک انسان برای دیگران است که همین معنا با مفترض‌الطاعة بودن همیشگی امامان در تعارض است. آن‌گاه که امامان را، واجد علمی از جانب خدا بدانیم و براین باور باشیم که ایشان به خواست خدا از هرواقعیتی که بخواهند آگاه می‌شوند، پس دیگر خطایی در دانش آن‌ها راه نمی‌یابد و همین ویژگی، سخنان ایشان را برای همیشه درست و صحیح می‌گرداند و به همین

عَلَّت، اطاعت از ایشان در هردستوری که بدهند، واجب و لازم می‌شود و همین معنا است که بنا به عقیده این متفکر، نافی مقتضای خاتمیت بوده و با خاتمیت ناسازگار است. اگر پس از رسول مکرم اسلام (ص) پیامبری نباشد و سخنی از سوی خدا آورده نشود، پس فرمان هیچ‌کس بر دیگر همنوعانش لازم‌الاجرا نخواهد بود؛ زیرا سخن بشر است نه سخن خدا.

نقد و بررسی

اکنون با روشن شدن محلّ سخن باید به ویژگی‌هایی که این متفکر برای خاتمیت و امامت بیان داشته، توجه کرد و درباره صحت و سقم آن‌ها سخن گفت: اگر معنای خاتمیت این است که پس از رسول مکرم اسلام (ص) دیگر کسی پیامی از سوی خداوند برای بشر نخواهد آورد، چراکه پیام خداوند برای بشر به کمال رسید و تمام شد و پیامبر اسلام (ص) تمام آن را به مردم ابلاغ کرد، پس نباید بعد از او (ص) ادعای آوردن پیام از سوی خدا را پذیرفت و هرکس که مدعی آوردن پیامی از سوی خدا باشد را باید دروغگو دانست؛ ولی آیا ارزشمندی سخن تا آن‌جا که خطا در آن راه نیابد، ملازم با آوردن پیامی از سوی خدا است؟ آیا استمرار عصمت، مستلزم استمرار نبوت است؟ آیا امکان آن نیست که کسی در فهم پیام کامل و تام خداوند که شامل همه حقایق موردنیاز بشر برای سعادت و رستگاری است و پیش از این توسط آخرین پیامبر ابلاغ شده است، خطا نکند و تمام آن را به شکلی صحیح درک کند تا بتواند پیشوایی بی‌نقص در هدایت بشر به سوی معارف‌الاهی باشد و این همه بدون آن باشد که بخواهد پیامی از سوی خدا بیاورد و خود را پیام‌آوری دیگر از سوی خدا معرفی کند. اگر منافاتی بین ختم پیامبری و فهم بی‌نقص دیگر افراد از پیام آخرین پیامبر نباشد، پس نمی‌توان خاتمیت را مقتضی ختم تطابق تام و همیشگی سخنان بشر با واقع دانست؛ بلکه چه‌بسا اراده خداوند بر آن تعلق گیرد که برگزیدگانی از بشر به‌درستی پیام تام او را فهم کنند تا بتوانند جامعه را هدایت کنند. نتیجه آن‌که عصمت امامان با خاتمیت رسول گرامی اسلام (ص) در تنافی نیست و رابطه بین این دو عنوان، عامّ و خاصّ است؛ به‌این معنا که هرپیامبری به قطع در مقام دریافت پیام از خداوند و ابلاغ آن بر مردم به دور از خطا و لغزش بوده و معصوم است؛ ولی لزومی ندارد که هر فرد معصومی، پیام‌آور خدا باشد و به عبارتی عصمت، لازم‌العمی برای نبوت است؛ در نتیجه از ختم نبوت، ختم عصمت لازم نمی‌آید و وجود عصمت با ختم نبوت ناسازگار نمی‌شود. آیا

از دید این متفکر، نبوت و پیامبری علت پیدایش عصمت است تا با پایان علت، معلول آن هم پایان یابد؟

اما درباره حجیت تام سخن که مقتضای دیگر خاتمیت انگاشته شده است، باید گفت که اگر مراد این متفکر از حجیت، تطابق سخنان با واقع (کاشفیت از واقع) باشد که نفی تعارضش با خاتمیت در صورت حجّت دانستن گفتار امامان گذشت، آنجا که گفته شد عصمت امامان با ختم نبوت ناسازگار نیست و اما اگر از حجیت، لزوم اطاعت و فرمانبرداری اراده شود، چنانکه از ناسازگار دانستن خاتمیت با مفترض الطاعه بودن امامان به نظر می‌رسد، باید گفت که این معنا از حجیت، لازمه و مقتضای پیامبری نیست تا وجودش در غیر پیامبر با خاتمیت پیامبر در تعارض افتد؛ زیرا اطاعت و فرمانبرداری فرع فرمان‌دهی و امر است؛ به این معنا که تا فرمان نباشد، فرمانبری پدید نمی‌آید و شأن فرمان‌دهی هم با شأن نبوت متفاوت است. چه بسا یک پیامبر، فقط مأمور ابلاغ پیام باشد، بدون آنکه در اجرای پیام و پیش و پس‌کردن پیام‌های گوناگون، فرمانی براند. فرمان‌دادن، شأن پیشوا و امام است و اگر پیامبری با داشتن شأن نبوت، از شأن امامت نیز برخوردار باشد، فرمان می‌دهد و فرمان او حجّت است. خداوند تعالی در قرآن کریم از اعطای شأن امامت به ابراهیم (ع) پس از گذشت دوره‌ای طولانی از پیامبری او خیر می‌دهد. او پیام‌آور بود ولی امام نبود تا آنکه پس از سربلندی در آزمایشی دشوار، شایسته مقام امامت شد. رسول‌خدا (ص) همان‌گونه که پیامبر خدا بود و دین اسلام را از سوی خدا برای بشر به ارمغان آورد، مأمور به فرمانروایی و حکومت بود و هم از این رو سرپرست مردم قرار داده شد؛ چنانکه خداوند فرمود:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ (مائده: ۵۵)

همانا سرپرست شما خدا و رسول او است

و به حکم این سرپرستی، مردم را به اطاعت از خود و رسولش فرمان داد، آنجا که فرمود:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء: ۵۹)

خداوند را فرمان برید و رسول و صاحبان امر خود را فرمان برید.

توصیف سوّمین کسی که اطاعتش واجب است به وصف «صاحبان امر» چه بسا اشاره به این داشته باشد که خدا و رسولش هم به موجب داشتن مقام ولایت و سرپرستی باید اطاعت شوند؛ چنان که در آیه پیش به همین معنا تصریح شده است.

اکنون باید گفت: ویژگی «مفترض الطاعه» بودن، که مقتضای نبوت نیست تا ثبوت آن در امامان را در تعارض با خاتمیّت رسول مکرم اسلام (ص) بدانیم، آیا اگر اطاعت از امامان واجب و لازم باشد، خاتمیّت کمرنگ و رقیق می شود؟! با پایان یافتن پیامبری و نبوت، مقتضیات خاص آن پایان می پذیرد؛ ولی «مفترض الطاعه» بودن که از مقتضیات امامت است، پایان نمی پذیرد. آری اگر امامت و پیشوایی امت، لازم اخصّ پیامبری می بود، مقتضای آن نیز جز در انبیا یافت نمی شد؛ یعنی اگر مقام امامت، ویژه برخی پیامبران می بود و به غیر ایشان قابل اعطاء نبود، پس با ختم پیامبری، امامت نیز ختم می شد و در نتیجه، مقتضای امامت که «لزوم اطاعت و فرمانبرداری» باشد نیز پایان می پذیرفت و پس از پیامبر خاتم (ص) اطاعت همه جانبه و همیشگی از هیچ بشری لازم و واجب نمی گشت؛ ولی آن گاه که نسبت «امامت» با «نبوت» را عامّ من وجه دانسته یا اعطای مقام امامت به غیر پیامبر را ممکن بدانیم، دیگر ثبوت مفترض الطاعه بودن برای غیر پیامبر با خاتمیّت ناسازگار نمی شود. در این جا نیز باید پرسید آیا این متفکر، نبوت را سبب تام یا ناقص اعطای مقام امامت می داند؟ یعنی شان دریافت و رساندن پیام، عاملی برای امامت و رهبری است؟ یا آن که آگاهی و خبرگی در فهم بی نقص پیام، برای امامت و پیشوایی لازم است؟ آیا هرامامی باید پیامبر هم باشد یا چنان که لازم نیست هر پیامبری امام باشد، همچنان لازم نیست که هرامامی، پیامبر هم باشد. البته آنچه به قطع معلوم است آن است که «مفترض الطاعه» بودن مقتضای نبوت نیست تا با ختم نبوت، لزوم اطاعت هم پایان پذیرد؛ پس گفته این متفکر که خاتمیّت را مقتضای آن دانسته تا سخن کسی، حجیّت سخن پیامبر را نداشته باشد، نادرست است و از عدم توجه به وساطت شأن امامت در لزوم اطاعت از پیامبر اسلام (ص) نشأت گرفته است و البته که بی توجهی به وسائط در عروض، سبب افتادن بسیاری از متفکران در دام مغالطات شده و می شود. چه بسا او به این نکته ظریف توجه نکرده باشد که آنچه اطاعت از پیامبر اسلام (ص) را لازم می ساخت، مقام امامت و ولایت او بر امت مسلمان بوده است و آنچه با رحلت پیامبر (ص) پایان پذیرفته است، نبوت است و پایان نبوت، مستلزم پایان امامت نیست.

اکنون شاید خود را با پرسش دیگری روبه‌رو ببینیم که آیا با ختم نبوت نیازی به امامت منصوب از سوی خدا با همه ویژگی‌های موردنظر شیعیان، باقی خواهد ماند که به نظر، آن چیزی که به صورت پنهان و نامحسوس سبب شکل‌گیری چنین اندیشه‌ای در ذهن این متفکر شده است، همین پرسش است که قرن‌ها معرکه بحث و گفت‌وگو بین اندیشمندان دانش کلام در جهان اسلام بوده است و این مقال درصدد گشودن فصلی در بحث از این موضوع نیست، اما اشاره به نکاتی برای راهیابی به مباحث این موضوع سودمند است؛ بویژه آن که این نکات در ارتباطی مستقیم با استدلال این متفکر است:

نکته نخست: بین دریافت و ابلاغ پیام با اجرای صحیح و بی‌خطای آن باید تفاوت قائل شد که اولی شأن نبی و دومی شأن امام است؛ اگرچه پیامبر اسلام (ص) امام امت هم بوده است.

نکته دوم: هدایت مردم فقط در گرو رساندن بی‌نقص پیام خدا به آن‌ها نیست؛ بلکه باید پس از رسیدن پیام، در اجرای صحیح و بی‌نقص آن یاری و راهنمایی‌شان کرد و به گفته مشهور، هدایت در گرو دو امر «ارائه طریق» و «ایصال به مطلوب» است.

نکته سوم: برای تحقق هدایت صحیح، هم در دریافت و ابلاغ پیام و هم در راهنمایی برای اجرای آن به عصمت نیاز است.

نکته چهارم: پیام و پیام‌رسانی پایان می‌پذیرد؛ ولی راهنمایی و راهبری در اجرای درست پیام تا بشر باقی است، باقی می‌ماند؛ زیرا دین برای هدایت بشر تا پایان عمر او در این دنیا است و هدایت چنان که گذشت، فقط در گرو رسیدن پیام نیست؛ بلکه به اجرا و اقامه دین نیز بستگی دارد.

بخش دوم

آنچه از بخش نخست دریافتیم، نفی ناسازگاری امامت با خاتمیت بود و اکنون نوبت به آن رسید که انتساب روایات فضایل به غالیان شیعه را بررسی کنیم. چنان‌که گفته شد، این متفکر با پای‌فشردن بر ناسازگاری امامت شیعه با خاتمیت رسول‌مکرم اسلام (ص)، زیارت جامعه‌کبیره را مرامنامه غالیان شیعه نامیده است. او بر این باور است که در این زیارت، فضایی به امامان شیعه نسبت داده شده که فقط درخور مقام رفیع انبیبای بزرگ خدا بویژه

رسول خدا (ص) است؛ فضایی که حکایت از «عصمت»، «لزوم اطاعت»، «علم تام الاهی»، «شفاعت و وساطت» و ... دارد. خداوند تعالی خلفایی دارد که سعادت بشر در گرو پیروی و فرمانبرداری از ایشان است. انبیای مرسل، خلفای خدا در راهنمایی بشر به سوی خدا بودند؛ از این رو بشر به تبعیت و اطاعت از آن‌ها فراخوانده شد؛ ولی آیا امامان شیعه را هم می‌توان در شمار این خلفا قرار داد. سخن در این است که آیا امامان شیعه از چنان مرتبه‌ای از فضایل برخوردار هستند که اطاعتشان را لازم و سخنانشان را حجت و بی‌اشتباه گرداند و آیا فضیلت عصمت و حجیت در ایشان یافت می‌شود؟ زیارت جامعه کبیره، روایتی از عظمت وجود و بلندی مرتبت امامان شیعه است. ثبوت چنین فضایی برای امامان، آن‌ها را در عالی‌ترین مرتبه خلفای مفترض الطاعه الاهی قرار می‌دهد. غلوپنداشتن این زیارت و انتساب آن به غالیان شیعه را می‌توان با آوردن دلیل عقلی بر یکایک مضامین آن مخدوش کرد و مردود دانست؛ ولی آن‌گاه که امهات پیشگفته در زیارت جامعه از زبان راویان اهل سنت در کتب معتبر ایشان نقل شده باشد، دیگر جایی برای انتساب این زیارت به غالیان شیعه باقی نمی‌ماند؛ زیرا این کتب از شیعیان نیست تا چه رسد که از غالیان ایشان باشد. وانگهی انتساب این فضایل به امامان شیعه از سوی سنی و شیعه از اجماعی همگانی حکایت دارد که جای هیچ اشکالی برای مخالف باقی نمی‌گذارد؛ مگر آن‌که او همه مسلمانان را اهل غلو پندارد.

اکنون بر آن هستیم تا به جای اثبات عقلی یکایک این مضامین که کاری کلامی - فلسفی بوده و از حوصله این مختصر خارج است، نگاهی به مدارک اهل سنت بیندازیم و مضامین زیارت جامعه را با مدارک ایشان به اثبات رسانیم؛ البته به دلیل گستردگی زیارت جامعه و مدارک دال بر مضامین آن، فقط به مشتی که نمونه خروار است، خواهیم پرداخت.

چنان‌که گفته شد، مضامین متعدد زیارت جامعه را می‌توان در ذیل عناوینی کلی از قبیل «علم تام الاهی»، «عصمت»، «لزوم اطاعت»، «شفاعت» و ... قرار داد که از این بین آن‌چه نظر این متفکر را در بحث ناسازگاری امامت با خاتمیت به خود معطوف کرده است، سه عنوان نخست است که به ترتیب به مضامین موجود در ذیل هر کدام و مدارک آن از کتب اهل سنت اشاره می‌کنیم:

۱. علم تام الاهی: مضامین متعددی در متن این زیارت بر وجود علم بی‌نقص الاهی در امامان دلالت دارد. آن‌ها به علت بندگی محض خداوند در مرتبه ولایت کلی خویش، بر همه

عوالم هستی مسلط بوده و هیچ چیز از احاطه علمی ایشان بیرون نیست. آن‌ها مظهر اسم عالم و علیم خدا هستند و با عنایت الاهی به هر چه بخواهند، آگاه می‌شوند و هم از این رو خزانه‌داران علم نامیده شدند؛ چنان‌که در این زیارت می‌خوانیم:

«خَزَانُ الْعِلْمِ»

ایشان صاحب خرد و فرمانروایان عقل کاملند:

«ذَوِي النُّهَى وَ أَوْلَى الْحِجَى»

وارث دانش و سایر فضایل پیامبرانند:

«وَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»

جایگاه شناخت خدا و خزانه‌دار اهرار الاهی و ... هستند که همه از علم ویژه و بی‌نقص آن‌ها حکایت دارد؛ چنان‌که آمده است:

«مَخَالٌ مَفْرَقَةٌ لِلَّهِ» «مَعَادِنُ حِكْمَةِ اللَّهِ» «حَفَظَةُ سِرِّ اللَّهِ» «حَمَلَةُ كِتَابِ اللَّهِ» «أَوْصِيَاءُ نَبِيِّ اللَّهِ» «أَهْلُ الدُّكْرِ» «غَيْبَةُ عِلْمِهِ» «خَتَارِكُمْ لِسْرِهِ» «حَفَظَةُ لِسْرِهِ» «خَزَنَةُ لِمَلِمِهِ» «مُسْتَوْذَعَا لِحِكْمَتِهِ» «رَأِجَمَةُ لَوْحِهِ» «أَرْكَانَا لِتَوْحِيدِهِ» «مِيرَاتُ النَّبُوَّةِ عِنْدَكُمْ» «آيَاتُ اللَّهِ لِدِينِكُمْ» «عَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَ تَوْرُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ» «رَأَيْكُمْ عِلْمٌ وَ حِلْمٌ وَ حَزْمٌ»

دانشمندان اهل سنت با نقل احادیثی از رسول خدا (ص) بر وجود چنین درجه‌ای از علم و دانش در اهل بیت او (ص) صحه گذاشته‌اند که اکنون به بیان نمونه‌هایی از آن‌ها می‌پردازیم:

رسول خدا (ص) فرمود: هرکس از زنده بودن به زندگانی من و مردن به مرگ من و سکونت در بهشت عدنی که خداوند برایش آماده کرده است، شادمان می‌شود، پس باید علی را پس از من دوست بدارد و دوست او را دوست بدارد و به اهل بیت من اقتدا کند که ایشان عترت من هستند، از گل من آفریده شدند و فهم و دانش من به آن‌ها روزی شده است؛ پس وای بر کسانی از امت من که فضیلت ایشان را تکذیب کند و پیوند مرا درباره ایشان قطع سازد که شفاعت من به آن‌ها نمی‌رسد.^۳

تصریح حضرت (ص) بر روزی شدن فهم و دانش خود به اهل بیتش با توجه به آن‌که فهم و دانش او (ص) بی‌نقص است، نتیجه‌ای جز فهم و دانش بی‌نقص امامان نخواهد داشت. همچنین حکایت شده است که درباره یکی از قضاوت‌های علی بن ابی طالب نزد پیامبر (ص)

سخن به میان آمد، پیامبر تعجب کرد و فرمود: سیاس ویژه خدایی است که حکمت را در ما اهل بیت قرار داد.^۴

انتساب حکمت به اهل بیت، در حالی که حضرتش (ص) خود را با کلمه «ما اهل بیت» در جمع آن‌ها به شمار می‌آورد، از ثبوت همان حکمتی حکایت می‌کند که به او (ص) برای اهل بیتش داده شده است، و البته حکمت عطا شده به حضرتش (ص) بی‌کاستی است.

حضرت (ص) در کلامی دیگر خود و خاندانش را معدن دانش معرفی می‌کند که این خود از علم بی‌نقص امامان حکایت دارد. او (ص) می‌فرماید:

ما اهل بیتی هستیم که خداوند پاکمان کرد. از درخت پیامبری و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و خانه رحمت و معدن دانش هستیم.^۵

همچنین فرمود:

خاندان محمد، معدن علم و اصل و ریشه رحمتند.^۶

حضرت (ص) در کلمات بسیار دیگر به فضیلت علمی تام و کامل امیرمؤمنان علی (ع) تصریح کرده است که این خود دلیلی بر ثبوت دانش برای امام است. حدیث مدینه‌العلم از جمله احادیث مشهور و بلکه متواتر بین سنی و شیعه است که حضرت (ص) فرمود:

من شهر دانشم و علی در آن است؛ پس هر کس بخواهد وارد شهر شود، باید از آن داخل شود.^۷

همچنین از رسول‌خدا (ص) درباره علم علی (ع) پرسیدند، فرمود:

حکمت به ده جزء تقسیم شده است که نه جزء آن به علی عطا شده و یک جزء آن به مردم عطا شد که او به آن یک دهم باقی‌مانده هم عالم‌تر است.^۸

کلام به خوبی حکایت از آن دارد که نه جزء دانش ویژه امام و یک جزء بین او و مردم مشترک است که در این یک جزء هم او از دیگر مردم، داناتر است.

حضرت (ص) در جای دیگر به وراثت علمی و فضیلتی علی (ع) از همه پیامبران اشاره کرده، می‌فرماید:

هر کس بخواهد به نوح در عزمش و به آدم در علمش و به ابراهیم در حلمش و به موسی در زیرکی‌اش

و به عیسی در زهدش نظر کند، پس باید به علی ابن ابی‌طالب نظر کند.^۹

۲. عصمت: اهل بیت رسول خدا (ص) چنان مرتبه‌ای از دانش و بینش را دارا هستند که نه به دام گناه می‌افتند و نه به بیراهه خطا و اشتباه کشیده می‌شوند. ایشان از هر کسری مصونند و هدایت شده خداوند تعالی هستند؛ از این رو است که در مرتبه هادیان امت قرار گرفته‌اند و البته همین هدایت‌الاهی است که ایشان را از خطا و لغزش مصونیت بخشیده است؛ چنان‌که در این زیارت آمده است:

«لَمُهْدِيُونَ الْمَهْضُومُونَ» «عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ» «أَمَنَكُمُ مِنَ الْفِتَنِ» «طَهَّرَكُمُ مِنَ الدَّنَسِ» «أَذْهَبَ عَنْكُمُ الرُّجْسَ وَطَهَّرَكُمُ تَطْهِيراً» «طَابَتْ وَطَهَّرَتْ»

فقرات آخر این قسمت گویای آیه‌ای از آیات قرآن کریم است که خداوند تعالی می‌فرماید:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرُّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (احزاب: ۳۳)

همانا خداوند اراده فرموده تا پلیدی از شما اهل بیت برود و شما را پاکیزه گرداند.

دانشمندان اهل سنت احادیث بسیاری درباره اهل بیتی که پاکیزه‌شدگان خدایند، آورده‌اند که از جمله آن‌ها، خبری است که ام سلمه (از زنان پیامبر) نقل کرده است:

رسول خدا بر علی و حسن و حسین و فاطمه روپوشی (عبایی) انداخت و سپس فرمود: ایشان اهل بیت من و خواص من هستند. خدایا پلیدی را از آن‌ها بردار و ایشان را پاکیزه گردان؛ پس من (ام سلمه) گفتم: ای رسول خدا، آیا من هم از ایشان هستم؟ حضرت فرمود: در جایگاه خودت باش که تو بر خیر و خوبی هستی.^{۱۱}

ام سلمه می‌گوید آیه پیشگفته در خانه من بر پیامبر نازل شد و آن‌گاه پیامبر به دنبال علی و فاطمه و حسن و حسین فرستاد و آن‌گونه که گفته شد، عمل کرد.^{۱۱}

همانند همین جریان را عایشه (از زنان پیامبر) نیز نقل کرده است.^{۱۲}

رسول خدا (ص) در کلامی دیگر به این پاکیزگی تصریح کرده است و می‌فرماید:

من و اهل بیتم از جرم و خطا پاکیزه‌ایم.^{۱۳}

۳. لزوم اطاعت: امامان شیعه، جانشینان خدا و حجت‌های او بر همه آفریدگانش هستند؛

چنان‌که در این زیارت می‌خوانیم:

«خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ» «حُجِّجَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْأُولَى» «حُجِّجاً عَلَى بَرِيَّتِهِ» «حُجِّجَ الْجَبَّارِ»

همین حجیت‌الاهی امامان است که فرمانبرداری از ایشان را بر همگان لازم کرده و اطاعت از ایشان را اطاعت از خدا و نافرمانی از ایشان را عصیان از فرامین خدا گردانده است:

«مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» «مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ»

پس آن‌ها پیشوای هدایت و صاحبان فرمان خدایند:

«لَأَيُّمَةُ الدُّعَاةِ» «لِقَادَةِ الْهُدَاةِ» «لِسَادَةِ الْوَلَاةِ» «أُولَى الْأَمْرِ» «صِرَاطِهِ» «تُورِهِ» «بُرْهَانِهِ»

با ثبوت حق حجیت و اطاعتی که بر گردن خلق خدا دارند، هر کس ولایتشان را بپذیرد و مطیع اوامرشان باشد و به ریسمان محکمشان چنگ زند، سعادت و رستگاری را پیش‌روی خواهد داشت و هر کس پشت بر آن‌ها کرده و از فرمانشان اطاعت نکند، شقاوت و نابودی را برای خود رقم می‌زند؛ چنان‌که در فقرات بسیاری از این زیارت بر آن تصریح شده است:

«فَالرَّغِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ» «اللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ» «الْمُقْصَرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ» «مَنْ وَالَّأَكْمُ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ» «مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ» «مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ» «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ» «شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ» «مَنْ آتَاكُمْ فَقَدْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ فَقَدْ هَلَكَ» «سَعِدَ وَاللَّهِ مَنْ وَالَّكُمْ» «هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ» «غَابَ مَنْ جَعَدَكُمْ» «ذُلٌّ مَنْ فَارَقَكُمْ» «فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ» «أَمِنْ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ» «هُدَى مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ» «مَنْ آتَيْتُمْ فَالْحَيَّةُ مَاوَأُهُ» «مَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَقْوَأُهُ» «مَنْ جَعَدَكُمْ كَافِرٌ» «مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ» «مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ»

دانشمندان اهل سنت با نقل روایات متعددی از رسول خدا (ص) بر همه آن‌چه گفته شد، صحه می‌گذارند که برای نمونه برخی از آن بسیار آورده می‌شود. رسول خدا (ص) فرمود:

من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین، حجت‌های خدا بر آفریدگانش هستیم، دشمنان ما، دشمن خدا و دوستان ما، دوستان خدایند.^{۱۴}

همچنین حضرتش (ص) خود و علی را حجت خداوند بر آفریدگانش نامید^{۱۵} که این امر به‌طور آشکار همان حجیتی را که برای رسول خدا (ص) ثابت بوده است، برای امام ثابت می‌کند.

در روایت پیشگفته از احمدبن حنبل نیز آمد که رسول خدا (ص) به پیروان اهل بیت خویش بشارت زنده بودن و مردن به زندگی و مرگ خویش را داد.

رسول خدا (ص) در کلامی دیگر مخالفت با اهل بیت خویش را سبب ورود به حزب ابلیس دانسته و می‌فرماید:

ستارگان، سبب ایمنی اهل زمین از غرق شدن (در دریا به سبب نیافتن راه ساحل) هستند و اهل بیت من، سبب ایمنی امت من از اختلاف هستند؛ پس وقتی گروهی از عرب با آنها مخالفت کند، اختلاف پدید آید و حزب ابلیس می‌گردند.^{۱۶}

پی‌نوشت‌ها

۱. «من و مصباح هم‌داستان بودیم» [www. Baztab. Com / contact. Php](http://www.Baztab.Com/contact.Php)

۲. همان.

۳. من سره ان یحیی حیاتتی و یموت مماتی و یسکن جنه عدن التی غرسها ربی فلیوال علیا من بعدی و لیوال ولیه، ولیقتد باهل بیتی من بعدی، فانهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فہمی و علمی فویل للمکذبین یفضلهم من امتی القاطعین فیہم صلتی لا انا لهم شفاعتی.

المتقی الہندی: کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۳، ح ۳۴۱۹۸ و ابن ابی الحدید: شرح نہج البلاغہ، ج ۹، ص ۱۷۰، ح ۱۲ به نقل از حافظ ابونعیم در حلیہ الاولیاء.

۴. الحمد لله الذی جعل الحکمہ فینا اهل البیت. احمد بن حنبل: مناقب (فضائل) ص ۱۶۸، ح ۲۳۵، محب‌الندین الطبری، الریاض، ج ۲، ص ۱۹۴.

۵. نحن اہلبیت طہرہم اللہ من شجرہ النبوہ و موضع الرسالہ و مختلف الملائکہ و بیت الرحمہ و معدن العلم. جلال الدین سیوطی: الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.

۶. آل محمد معدن العلم و اصل الرحمہ.

البلاذری: انساب الاشراف، ص ۱۵۶، ح ۱۶۷.

۷. انا مدینہ العلم و علی بابہا فمن اراد المدینہ فلیات الباب. حاکم نیشابوری: المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۶.

۸. قسمت الحکمہ عشرہ اجزاء فاعطی علی تسعہ اجزاء و الناس جزءا واحدا و هو اعلم بالاعشر الباقی.

المتقی الہندی: کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۶، ح ۳۶۴۶۱ و ابن مغازلی: المناقب، ص ۲۶۸، ح ۳۲۸.

۹. مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى نُوحٍ فِي عِزِّهِ وَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي فَطْنَتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي زُهْدِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. ابن ابی الحدید: شرح نہج البلاغہ، ج ۹، ص ۱۶۸، ح ۴ و بہ

- نقل از احمدین حنبل در مسند و خوارزمی: المناقب، ص ۳۸، ح ۷۰ و ابن مغازلی: المناقب، ص ۲۱۲، ح ۲۵۶ و قخر رازی: تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۷۰۰.
۱۰. ان النبی (ص) جلال علی الحسن و الحسین و علی و فاطمه کساء ثم قال: اللهم هولاء اهل بیتی و خاصی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فقالت ام سلمه: و انا معهم یا رسول الله؟ قال: (قسی مکانک) انک الی (علی) خیر. الترمذی: سنن، ج ۵، ص ۳۶۰، ح ۳۹۶۳ و احمدین حنبل: مسند، ج ۶، ص ۳۰۴ و جلال الدین سیوطی: الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.
۱۱. حاکم نیسابوری: المستدرک، ج ۳، ص ۱۴۶.
۱۲. مسلم بن حجاج: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.
۱۳. ... انا و اهل بیتی مطهرون من الذنوب. جلال الدین سیوطی: الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.
۱۴. انا و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و تسعه من ولد الحسین حجج الله علی خلقه، اعداؤنا اعداء الله و اولیائنا اولیاء الله. حاکم حسکانی: شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۷۶، ح ۸۹.
۱۵. انا و هذا حجه الله علی خلقه. ابن مغازلی: المناقب، ص ۴۵، ح ۶۷.
۱۶. النجوم امان لاهل الارض من الغرق، و اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبیلته من العرب، اختلفوا فصاروا حزب ابلیس.